

فاتح شدم؛ خود را به ثبت رساندم

خود بر خود

چاپ شده در : روزنامه هفت صبح

زمان انتشار : بهمن ماه ۱۳۹۱

عنوان این ستون هرروزه نگارنده در ویژه نامه روزنامه «هفت صبح» برای سی و یکمین جشنواره

فیلم فجر، "خود بر خود" بود.

*

*

۱) میان فیلم هایی که در کودکی و بعدتر نوجوانی ما، به دفعات غیرقابل شمارش از تلویزیون پخش می شد، در کنار ده ها نمونه معمولی و زیرمعمولی، آثار بسیار شاخصی مانند ساخته های دیوید لین، کورساوا، کوبایاشی، فیلم «آهنگ برنادت» هنری کینگ و ... البته «الرساله» مصطفی عقاد هم بود که این آخری با عنوان «محمد رسول...» در ایران اکران و شناخته شده. مانند خیلی فیلم های دیگر، از مجموعه تلویزیونی «زورو» تا «زننده باد زاپاتا» و هر فیلم دیگری که قهرمان داشت، من و برادرم در بچگی ادای قهرمان های فیلم عقاد را هم در می آوردیم و در کنار شمشیرها و هفت تیرهایی که به کار تقلید فیلم های غربی می آمد، دو شمشیر عربی پلاستیکی با کنده کاری بر روی دسته شان هم داشتیم که با آنها «بدربازی» و «احدبازی» می کردیم و تصویری که فیلم عقاد از این دو جنگ صدر اسلام ارائه می داد، به شیوه خودمان بازآفرینی می کردیم. این «به شیوه خودمان» نکات و جزئیات قابل درکی داشت که الان با گفتنش، شما هم درک و قبولش می کنید. مثلاً این که نمی توانستیم مثل فیلم، شمشیر دوتیغه علی (ع) را در بازی مان به نمایش بگذاریم؛ اما از طرفی به تصویر قهرمانانه ای که فیلم در ابتدای جنگ بدر از کشته شدن ولید به دست او نشان می داد، طبعاً علاقه بسیار داشتیم و هر بار با تمهید کودکانه و مضحکی می کوشیدیم آن را بازسازی کنیم. این بخش را بیشتر باز نمی کنم چون به آن چه می خواهم درباره جشنواره فجر عزیزمان و بخش بین المللی بسیار پر بار و معتبرش بگویم، دخلی ندارد. اما این را برایتان می گویم که در سکانس بسیار خوش ساخت شروع جنگ بدر در فیلم عقاد، حمزه (ع) به عنوان فرمانده سپاه اسلام، سه نفر از

جنگاورانش را به مصاف سه نفر پیش آمده سپاه قریش می فرستاد و عتبه که خود در جایگاه نفر اول ایستاده بود، بر می آشت و می گفت ما پهلوانان دیار عربیم؛ این سه فرد گمنام کیستند که برای نبرد با ما فرستاده اید؟ بعد، حمزه (ع) آنها را به عقب فرامی خواند و خود به اتفاق علی (ع) و عبیده پیش می رفت و دست ها را در هوا می گشود و با لحنی طعنه آمیز که فقط از منوچهر اسماعیلی - و نه حتی از آنتونی کوین - برمی آید، می پرسید: «من؛ حمزه؛ علی؛ و عبیده... آیا ما در شأن شما هستیم؟». در این مرحله، عتبه هم به ترتیب خودش و برادرش شبیه و پسر شبیه یعنی ولید را معرفی می کرد. ولی من و برادرم اسم هیچ کدام شان (شاید به جز ولید که موهای فرفری به سبک مارادونا و پل برایتنر و هارولد شوماخر داشت و ظاهرش متمایز بود) یادمان نمی آمد و هر بار در بازی این قسمت از فیلم، از زبان عتبه (که آن موقع تصور می کردم خود «امیه» است) با لحنی بسیار رزم آورانه و حریف طلبانه و صدایی خشن و خش دار می گفتیم: «من، من؛ این، این؛ این هم این» و با گفتن «من» به خود، با گفتن «این» اولی به نفر سمت راستی و با «این» دومی به نفر سمت چپی می گویدیم و به شیوه ای بسیار محکم و جنگجویانه و عرب وار، مقدمات نبرد تن به تن شش نفر با یکدیگر را فراهم می آوردیم. خود جنگ و چکاچک شمشیرها آن قدر مهم بود که اسم ها و درست بلد بودن و درست گفتن شان را بی اهمیت جلوه می داد.

۲) الان هم دوستان برگزارکننده جشنواره «بین المللی» فیلم فجر در دعوت از گروه به خصوصی از مهمانان خارجی که بچه های خوبی باشند و تمام موازین ما را رعایت و در این مدت به طور کامل به سبک و شیوه ما زندگی کنند (توجه می فرمایید که، به این می گویند مهمان نوازی و درک فرهنگی متقابل و بسیار دوطرفه!) و بعد، در نظر پرسیدن از آنها درباره جشنواره، دقیقاً به سیاق همان بازی بچگی ما عمل می کنند. یعنی حرف های افراد و آن لحن فاتحانه ای که ما حرف هایشان درباره جشنواره معظم و ممتازمان را به ثبت می رسانیم، آن قدر مهم است که به گمنامی و میزان اعتبار و اهمیت خود اسامی و سوابق شان، می

توان هیچ بهایی نداد. مثلاً مهم این است که یک مدرس سینما که از ایتالیا آمده، گفته و قول داده که در بازگشت به کشورش حتماً در مدرسه و کلاس های فیلمسازی «از سینمای ایران و مردم مهربان آن» خواهد گفت. مهم نیست که این خانم کاترین دی آمیکو اصلاً کیست و در کدام موسسه یا کالج تدریس می کند و این حرف هایش می تواند به سادگی چیزی در حد این که «خوش گذشت و جای شما خالی بود بچه ها» بعد از برگشتن به کلاس هایش بعد از مدتی کنسل کردن کلاس ها بابت حضور در جشنواره ما باشد. مهم این است که یک شرکت کننده بریتانیایی بازار فیلم بین المللی جشنواره، گفته «بازار فیلم جشنواره فجر، علاوه بر شرایط مناسب، محیط دوستانه ای هم دارد!»؛ و هیچ مهم نیست که این آقای هری امیس در این شرایط تحریم و غیره، اساساً از جانب کدام کمپانی انگلیسی در بازار شرکت کرده و به علاوه، اصلاً برداشت و تلقی اش از میزان دشمنی و بزن بزن و خشونت و فضای خصمانه و غیردوستانه بازار فیلم چگونه بوده که حالا از «دوستانه بودن» آن چنین به وجد آمده؟! مهم این است که خانمی از کارکنان و نمایندگان یک شبکه تلویزیونی سوئسی، با حضور در بازار فیلم از «سطح بالای سینمای ایران و برخورد بسیار خوب مسئولان» ایرانی سخن گفته و مهم این نیست که نام ایشان یعنی استلا بوژانی در تمام اخبار و اطلاعات جشنواره به غلط «استلا بوگیانی» آمده و مهم هم نیست که ایشان گفته اند در طول حضورشان به دلیل مشغله در بازار نتوانسته اند هیچ فیلم ایرانی ببینند و بنابراین، معلوم نیست آن اشاره به «سطح بالا»ی فیلم های ایرانی بعد از سال ها پیش که احیاناً «باشو»ی بیضایی و «زیر درختان زیتون» کیارستمی و «دونده» نادری را دیده و ستوده بودند، برای چه باید به حساب محصولات معاونت سینمایی کنونی گذاشته شود؟! و مهم نیست که هری امیز (در اخبار سایت جشنواره، ذکر شده با نوشتار نادرست «ایمیز») کلاً کیست و به عنوان تهیه کننده کدام آثار مستند از بریتانیا به عنوان مهمان بخش بین الملل به جشنواره و تهران دعوت شده؛ مهم این است که طبق همین خبر سایت رسمی جشنواره، «فیلم «آسمان زد کم عمق» را دیده و با

وجود این که فیلم بدون زیرنویس بوده، اما از سر و شکل فیلم و عکس العمل تماشاگران در سالن بسیار لذت برده است!!» و از همین جا به این نتیجه رسیده که «سینمای ایران بسیار جالب و لذتبخش است!»

میزان اهمیت و اعتبار این اظهارنظر آخری برای به ثبت رساندن فتوحات این دوران سینمای ایران و جشنواره فجر را فقط کسانی می توانند درک و دریافت کنند که فیلم «آسمان زد کم عمق» بهرام توکلی را دیده اند و میزان چندگانگی تعبیر روانشناسانه و ادبی و ذهنی گفتار متن صابر ابر در آن را شنیده اند و می دانند بدون درک دیالوگ ها از این فیلم چیزی جز تصاویر یک خانه عجیب و در آستانه انهدام باقی نمی ماند! خب، به نظر می رسد که اقوال مهمانان خارجی جشنواره هم چیزی در ابعاد همان «من، من؛ این، این؛ این هم این» بازی بچگانه ما باشد! با همان ضریب دقت!